شیرازه

طنز اجتماعی و غنای شاعرانه

شرق: «مرگ سودخور» رمانی طنزآمیز در زبان فارسی تاجیکی است از صدرالدین عینی، نویسنده قدیمی اهل ازبکستان، که آن را با رمان «حاجی‌آقا»ی صادق هدایت مقایسه کرده‌اند. این رمان که با مقدمه حسن جوادی و مقاله‌ای از بیرژی بچکا در بخش «کتابخانه طنز» نشر نو منتشر شده است، چنان‌که در مقدمه حسن جوادی اشاره شده، با فاصله کمی از «حاجی‌آقا»ی هدایت نوشته شده و بین این دو رمان شباهت‌هایی هست و البته تفاوت‌هایی که گرچه حسن جوادی در مقدمه‌اش ضمن معرفی مفصل عینی و آثار او و همچنین زمینه اجتماعی و تاریخی شکل‌گرفتن این آثار به آنها هم اشاره کرده است، اما بحث مفصل‌تر در باب شباهت‌ها و تفاوت‌های «حاجی‌آقا» و «مرگ سودخور» موضوع مقاله‌ای دیگر است که در پایان رمان «مرگ سودخور» آمده؛ مقاله‌ای از بیرژی بچکا با عنوان «دو اثر برجسته طنز در ادبیات امروز تاجیکی و ایران» که محمد قاسم‌زاده آن را به فارسی ترجمه کرده است.

صدرالدین عینی در رمان «مرگ سودخور» به شیوه‌ای طنزآمیز داستان شخصیتی طماع و خسیس را بازمی‌گوید و از خلال داستان او و متمرکز بر این شخصیت تصویری از جامعه بخارا در زمانی که وقایع رمان در آن اتفاق می‌افتد به دست می‌دهد.

چنان‌که در پایان مقدمه حسن جوادی بر این رمان اشاره شده رمان «مرگ سودخور» را صادق چوبک نیز خوانده بوده و در حواشی صفحات آن یادداشت‌های فراوانی نوشته بوده که این یادداشت‌ها نیز از جمله منابع حسن جوادی در نوشتن مقدمه رمان بوده است.

«مرگ سودخور» با شرح چگونگی آشنایی راوی داستان با شخصیت اصلی که به دلیل شکم کُنده‌اش به او «اشکمبه» لقب داده‌اند آغاز می‌شود. راوی نقل می‌کند که در ایام طلبگی در مدرسه‌های بخارا در جست‌وجوی حجره‌ای برای سکونت بوده که دوستی شخصیت اصلی رمان را که گویی می‌تواند حجره‌ای در اختیارش بگذارد به راوی معرفی می‌کند. آن‌گاه شرحی کاریکاتورگونه از شخصیت اصلی به دست داده می‌شود و به این صورت وارد جهان کمیک رمان «مرگ سودخور» و زندگی قهرمان طماع و خسیس آن می‌شویم.

«مرگ سودخور» انباشته از لحظه‌ها و موقعیت‌های طنزآمیز است. عینی در این رمان به زبانی شیرین به نقد زمانه خود می‌پردازد و همان‌طور که در مقدمه کتاب اشاره شده از تجربه‌های ایام جوانی خود نیز در این رمان استفاده می‌کند و آنها

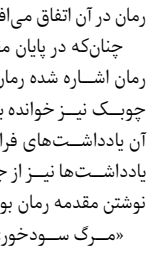

مرگ‌سودخور

صدرالدین عینی با مقدمه حسن جوادی و مقاله‌ای از بیرژی بچکا نشر نو

را به رمان می‌آورد و به همین دلیل راوی اول‌شخص رمان شخصیتی است با پیشینه‌ای نظیر پیشینه خود صدرالدین عینی. خواندن «مرگ سودخور» جدا از طنز اجتماعی‌ای که در آن هست، همچنین به دلیل نثر فارسی تاجیکی‌اش تجربه‌ای است جذاب و ارزنده به‌ویژه برای کسانی که خود در نوشتن و به‌خصوص کار ادبی دستی دارند و شاعر و نویسنده‌اند؛ چراکه فارسیِ «مرگ سودخور» برای ما خوانندگان فارسی‌زبان قدری نامتعارف است و همین نامتعارف‌بودن واجد پیشنهادهای زبانی تازه‌ای در ادبیات ماست که می‌توان از آن بهره‌ها گرفت. همچنین باید اشاره کرد به تصویرها و توصیف‌هایی در این رمان که غنایی شاعرانه به آن داده‌اند. آنچه در ادامه می‌خوانید قسمتی است از این رمان که هم شمه‌ای از این غنای شاعرانه به دست می‌دهد و هم شمه‌ای از نثر این رمان: «از کوچه‌های تنگ بخارا، از بالای توده‌های قطار کوه‌مانند برف‌ها سواره گذشتن دشوار بود. بنابراین من به زودی خود را در راه کلان عرابه‌گذر دروازه مزار گرفتم. هرچند چپ هم باشد، با آن رفته از دروازه مزار از شهر برآمدم و بعد از آن تگ‌تگ قلعه رفته از پیش میدان مشق سرباز گذشته به پهلوی دروازه سمرقند رسیدم و از آن‌جا به راه کلان بخارا - غجدوان درآمدم.

این راه خیلی وسیع بود. در این راه توده‌های برف نبودند، لیکن به جای آن‌ها سرتاسر راه را، گویا که اسفلت فرش کرده باشند، یخ سخت سیاهچه رنگ فرو گرفته بود. برف بسیار با سم اسپ و خر روندگان و با چرخ آهن‌دار عرابه‌ها مالش خورده اسفلتی شده بود. در این راه اسپ هر قدمی که می‌ماند، پایش لغزیده می‌رفت که شکمش قریب به زمین می‌رسید.

دو طرف راه، میدان‌های کشت، کول‌های آب‌پرتا، زه‌کش‌ها، جوی‌ها، جرها و همه پستی و بلندی‌ها با برف پر شده هموار گشته بودند، به هر طرف که نگاه کنید، برف درخشان سفید چشم‌تان را می‌برد.

جوی‌های سر راهی هم دمیده برآمده، با پل‌ها و راه‌ها هم‌روی شده بودند، بعضا آب‌های جوی‌ها، بر روی یخ‌های راه‌ها شاریده رفته یخ بسته اسفلت راه را دو قبته کرده بودند.

درختان بید، گجم و توت هم مانند زردآلوهای در بهاران شکفته شکوفه‌زاری را به نظرتان جلوه می‌کنانیدند. حیفا که از ترس خراب شدن چشم این شکوفه‌زار را با سیری تماشا کردن ممکن نبود».

در پایان رمان واژه‌نامه‌ای آمده که در آن واژه‌های تاجیکی متن همراه با معنایشان درج شده است.

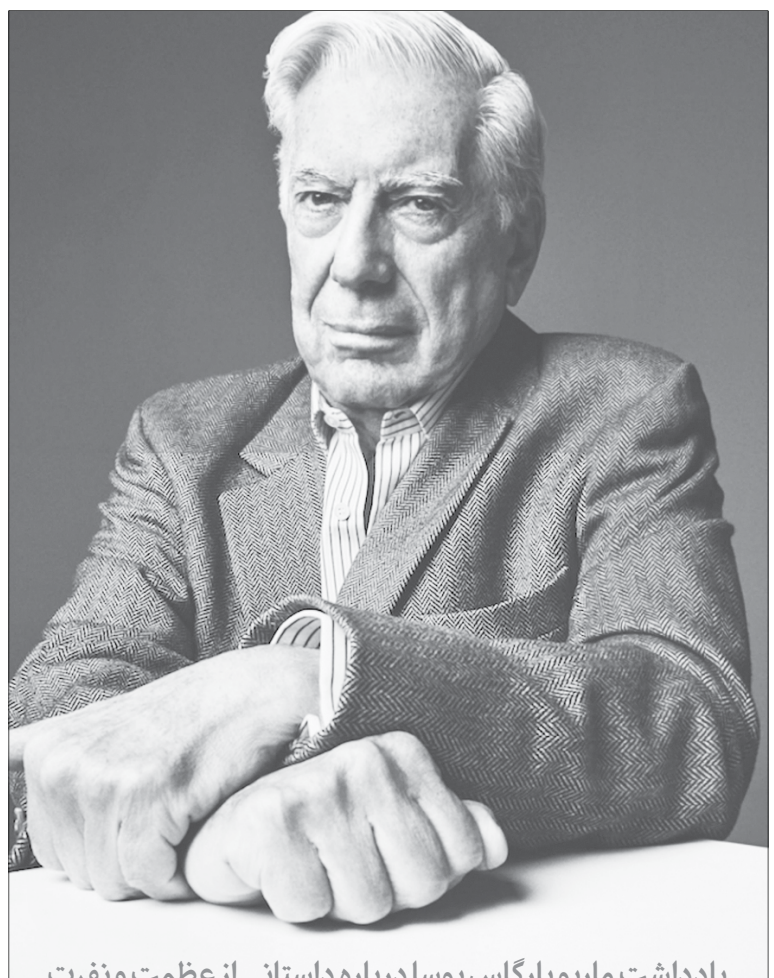

یادداشتِ ماریو بارگاس یوسا درباره داستانی از عظمت و نفرت

اسپانیا در جعبه آینه

برگردانِ منوچهر یزدانی

«خوزه بارِلا اورتِگا»، باید کار زیادی روی مستندات کتاب خارق‌العاده خود، «اسپانیا، داستانی از عظمت و نفرت» کرده باشد. بی‌تردید تا سالیانی دراز در هر نشر جدید «اسپانیا» بخشی بر آن اضافه خواهد شد (در حال حاضر دومین است)؛ زیرا این آزمون یکی از آن تلاش‌های غیرممکنی است که هر نویسنده استثنایی هرازگاهی خود را به انجام آن وامی‌دارد، تلاش‌هایی که در مواردی به دستاوردهای قابل تحسینی نیز منجر می‌شوند؛ مانند مقالات تاریخی ناشی از اختلافات مشهور بین «آمریکو کاسترو» (اسپانیا در تاریخ خود) و «سانچز آلبورنوز» (اسپانیا یک معمای تاریخی). کتاب خوزه بارِلا در چنان سطحی از روشنفکری است که در آن عرصه خاص، کسی با وی قابل قیاس نیست.

قبل از هر چیز شایسته است بگویم که این مقاله ارتباط چندانی با اِلویرا روکا بارا و کتاب «امپراطورهراسی و افسانه سیاهِ» او ندارد. در تحقیقات جالبی که قبلاً در همین ستون درباره‌شان نوشتم و همان‌طور که از عنوان کتاب برمی‌آید، موهومات، اغراق‌ها و خیالات پوچی هستند که دشمنان برای کاستن از اعتبار اسپانیا پخش کردند. در مورد خوزه بارِلا بسیار بلندپروازی است و چیزی جز رویدادنگاری صِرف از همه چیز (بله، همه چیز) نیست، همه آنچه را دوستان و مخالفانش له و علیه اسپانیا و در آن میان نه‌تنها خارجی‌ها بلکه خود اسپانیایی‌ها نیز گفته‌اند، با ژرف‌نگری مورد تدقیق قرار می‌دهد. در حقیقت تلاش و همت او بی‌نظیر بود و با خواندن این مجلد ضخیم می‌توان نتیجه گرفت که به هدفش بسیار نزدیک شده است. تفحص او تنها به کتاب و روزنامه محدود نمی‌شود، بلکه فیلم‌ها اعم از داستانی یا مستند، نقاشی، حکاکی، عکس (حتی تصاویر و فیلم‌ها یا متونی که معمولاً بنا بر انگیزه‌هایی تحریف شده‌اند و عمدتاً از طریق اینترنت پخش می‌شوند)، طنزها و شایعات کلامی را نیز شامل می‌شود.

اگرچه به نظر نمی‌رسد، این کتاب بسیار دور از یک فهرست راهنماست و به خاطر روانی و طنز نهفته در آن، که باید میراث استادان انگلیسی نویسنده‌اش باشد، با جذابیتی وافر خوانده می‌شود. نویسنده در این کتاب ضمن حفظ بی‌طرفی کامل درباره آنچه روایت می‌کند، سخنان ناراست یا تحسین‌های اغراق‌آمیز را تقلیل می‌دهد، از مهملات و یاوه‌سرایی احتراز و جزئیات پدیده‌های هوشمندانه و خلاقانه‌ای را که هم طرفداران و هم مخالفان در مورد اسپانیا گفته‌اند، با وسواس توصیف می‌کند.در یک جمع‌بندی روشن می‌شود در هر دوره تاریخی که اسپانیایی‌ها از آزادی برخوردار بوده‌اند (البته دوره‌های زیادی هم نبوده است) منتقدین سرسخت کشورشان بیشتر کسانی بودند که از آن دفاع کرده و آن را ارج می‌نهادند. این انتقاد نیست بلکه یک ستایش است؛ زیرا آنچه جامعه را زنده نگه می‌دارد و باعث پیشرفت آن می‌شود، دیونیسوس و مداهنه نیست، بلکه روحی سختکوش و نگرشی غیرقابل انعطاف است؛ یعنی، سنجش مداوم نهادها و آداب و رسوم به‌دست روشنفکران و رهبران سیاسی است. اسپانیا تنها موردِ تاریخ است که امپراتوری در زمان کشف آمریکا، بنا به درخواست منتقدین خود، به‌ویژه مذهبیون، مجلس بزرگ سالامانکا را گرد هم می‌آورد تا روشن کند که آیا روند فتح عادلانه بود یا ناعادلانه و آیا بومیان، بندگان خدا و دارای روح هستند و با آنها خوب رفتار شده یا نه. البته در انگلستان یا هلند، شخص سرکشی مانند «بارتولومِ دِ لا کاسا» از فرقه آگوستینو[1] در پی انتقاد و حملات زبان‌بخشش به اشغال قاره آمریکا، به دست فاتحان به دار آویخته شد. و عصر طلایی، هنگامی که اسپانیا برتری فکری نسبت به بقیه اروپا به دست آورد و قبل از آغاز افول به دوره انتقادی درزمان سروانتس شکوفا، و متاسفانه پس از آن تا دوران کِیدو تغییر یافت و به تلخی گرایید.

جریان نسل ۹۸ و حواشی آن بسیار جالب است و توسط «وارِلا اورتگا»به شکل باشکوهی در کتاب روایت شده است. از دست رفتن آخرین مستعمره (کوبا) و شکست در جنگ با ایالات متحده اعضای آن را به کشفیات کشور خود سوق می‌دهد. بله، با دیدی انتقادی و همچنین جامع و پرمحتوا و در راه گشودن دروازه‌ها به اروپا و جهان که هم‌نسل‌هایشان بیش از حد از آن دور بودند، گام برداشتند و از طریق همین تماس‌ها با خود کشورها و بهترین نویسندگان سنتی آنها مانند «آزورین»، «بابِه اینکلان»، «اونامانو»، «پرز دِ آیالا»، همچنین با مرزشکن اصلی، «اورتگا ای گاسِت»، پدربزرگ «خوزه بارِلا اورتگا» سپس با بقیه دست‌اندرکاران در بقیه نقاط جهان ارتباط برقرار کردند. اسپانیا از نظر فکری کشوری اروپایی است و نه‌تنها مصرف کننده بلکه تولیدکننده نظریه‌ها و دستاوردهای هنری، ادبی و فلسفی نیز هست. کشور اسپانیا با خصوصیات محلی خود، فلامنکو، آثار تاریخی و خرابه‌ها و مراسم گاوبازی‌اش، باب روز می‌شود و بسیاری از خارجی‌ها از آن دیدن می‌کنند و یا جذب آن می‌شوند. پاره‌ای از توصیفات کتاب چنان برانگیزنده هستند که «جرالد برنان» یا «جرج بورو» در آثار خود از آنها یاد کرده‌اند. پی‌نوشت‌های «اسپانیا» به یک یادآوری نیاز دارد. روایتی از عظمت و نفرت، که به وفور و گاه بسیار طولانی هم هستند؛ اما هرگز بیش از اندازه نیستند و به شکل مقاله‌هایی جدا و کوتاه خوانده می‌شوند و به یاری «وارِلا اورتگا» به صورت داستانی جداگانه و با اهمیت کمتر از داستان اصلی مطرح می‌شوند، ولی همیشه روشنگر و غالباً سرگرم‌کننده و با ویژگی‌های طنزآمیز و با آگاهی صِرف به زیبایی روایت شده‌اند. این پی‌نوشت‌ها را که شامل مقالاتی عالی درباره «لا سِلستینا» نوشته «ماریا روسا لیدا دِ مالکیل» (که حقیقتاً هر یادداشت خود یک مقاله است) هستند به من توصیه کردند. من و دوستم «سِرخیو بِسر» همزمان این دستاورد فوق‌العاده و نقد تیزهوشانه و فاضلانه را در دهه هفتاد هنگامی که در انگلستان معلم بودیم، خواندیم. نتیجه‌گیری‌هایی که می‌توان از این نوشته به دست آورد کاملاً قابل پیش‌بینی هستند: همه آنچه را که می‌توان درباره اسپانیا و اسپانیایی‌ها، به‌ویژه در مورد گزافه‌گویی‌ها، گفت: کشوری غم‌انگیز و شاد، مردمی وراج یا کم‌حرف، پرشور و تند و تلخ، معنوی و مادی، خشن و آرام، بی‌رحم و باکرامت. گویا براساس طرز فکر ویژه و ارزش‌های هر دوره، اسپانیا و اسپانیایی‌ها به‌رغم ناهمسازی‌ها همیشه با یکدیگر یکی هستند. آیا نمی‌توان در مورد همه کشورها همین حرف را زد؟ چرا، بدون شک. زیرا، وحدتی را که آن روش‌ها در پی‌اش هستند، به‌جز در پندار نظریه‌پردازان نبوده و یا هرگز وجود نداشته است. یک کشور یک لانه مورچه، جایی که در سطح بالایی آن همه چیز یکسان و یکنواخت به نظر می‌رسد، در سطح زیرین تضادها غوغا می‌کنند. به‌خصوص در عصر ما که سبب ناپدید شدن همه قبایل گردید؛ یعنی آن دوره تاریخی که فرد هنوز وجود نداشت و انسان فقط بخشی از جامعه بود. درست است که زبان‌های مختلف و همچنین اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم سبب تمایز جوامع شدند؛ اما یکی از خوبی‌های بزرگ کتاب «خوزه وارِلا اورتگا»اشاره به مواردی خاص و معین است. دیدگاه «اسپانیا» بیشتر مبتنی بر فاش‌کردن ذهنیت کسانی است که آن را تحسین می‌کنند یا با آن تعارض دارند. واقعیت متنوع و چندگانه یک کشور باستانی، قدیمی‌ترین امپراتوری اروپا، که با فرازونشیب‌های فراوان توسعه یافته و به مجموعه‌ای غول‌پیکر از پدیده‌های گوناگون تبدیل شده که در زبان و تاریخ اشتراک دارند. جایی، که به شرط کاوشی عاری از خشک‌اندیشی، تمام جهان با گونه‌گونی خارق‌العاده درآن جای می‌گیرند. کتاب «خوزه وارِلا اورتگا» یکی از آن نوشته‌های به‌یادماندنی خواهد ماند و تا زمانی که قابل رویت باشند خوانده خواهد شد، اگر پیش‌داوری‌های ملی‌گرایان (کسانی که مدعی رستاخیز بودند) اجازه دهد و از نو مانع نیروی استدلال ما نشود.

پی‌نوشت:

۱. agustino، متعلق به یکی از فرقه‌هایی که بر اساس حکومت پیروان سنت آگوستین (۴۰۴-۴۳۰) پایه‌گذاری شده است.

شکل‌های زندگی: جوزف کنراد و آشوب‌های قرن

رویارویی با سرنوشت

نادر شهریوری (صدقی)

هنگامی که بحران در شکل‌های مختلف خود به مهم‌ترین «مسئله» بدل می‌شود تا بدان حد که باورها و ایده‌های قبلی تَرَک برمی‌دارد و آدمی در ارائه و ادامه نقشی که تاکنون ایفا کرده دچار تردید می‌شود، جست‌وجو برای یافتن معنا و در مقیاسی حتی گسترده‌تر تلاش برای درک مسئله هستی به مهم‌ترین دغدغه ذهنی بدل می‌شود، شاید به همین دلیل اکثر تراژدی‌های بزرگ در لحظات بحران نوشته می‌شود. مهم‌ترین تراژدی‌نویسان یونان و ازجمله سوفوکل، تراژدی‌های ماندگار خود را در بحبوحه جنگ‌های یونان با ایران و نبردهایی موسوم به «پلوپونزی» که تقریبا همه مردم آتن را گرفتار فقر ساخته بود نوشته‌اند. شوپنهاور، تراژدی را در اساس نمایشِ شوربختی‌های بزرگ قلمداد می‌کند و آن را کم‌آوردن اراده تلقی می‌کند، اراده‌ای که ناشی از ناتوانی آدمی در برابر تقدیر هولناکی است که ناگهان و به‌یکباره زندگی آدمی را درهم می‌پیچاند، حتی نیچه که تراژیک می‌اندیشد و در تعریف، آن را «اثبات خود از طریق رنج» بیان می‌کند، بر بالادست بودن رنج در هستی و دهشتناک بودن آن تأکید می‌کند.

قرن بیستم به‌رغم بیم‌ها و امیدها شاهدِ دو جنگ جهانی بود که سرنوشت بشر را سخت تحت تأثیر خود قرار داد. دو رساله تاثیرگذار فلسفیِ قرن بیستم فی‌الواقع در پاسخ به چنین آشوب‌های جنگ‌افروزانه‌ای نگاشته شد: «هستی و زمان» هایدگر (۱۹۲۷) در پی جنگ جهانی اول و در واکنش به ضرورت پرداختن به مسئله وجود نوشته شد و همین‌طور کتاب «هستی و نیستی» اثر سارتر که در کوران جنگ جهانی دوم به نگارش درآمد. از یک منظر در اساس اگزیستانسیالیسم (فلسفه وجودی) در پاسخ به ضرورت‌های عینی به موقعیت انسان، مسئله معنا و مسئولیت وی در جهان در ایام پس از جنگ جهانی دوم شکوفا شد. به یک معنا بخش مهمی از ادبیات پس از جنگ و به‌خصوص ادبیات فرانسه تماماً ذیل مواجهه نویسندگان با مضامین فلسفه وجودی نوشته شد. تلاش نویسندگان مهمی همچون کامو، سارتر، مالرو، مارسل، دوگار و حتی نویسنده معروفِ «شازده کوچولو» (سنت اگزوپری) تنها در این چارچوب و کوشش برای یافتن موقعیت انسانی در جهان قابل فهم است. قبل از سارتر، کامو، مالرو و...، داستایفسکی در آثار خود به مهم‌ترین ابعاد وجودی انسان توجه نشان می‌دهد، به بیانی دیگر نوشته‌های داستایفسکی تماماً تلاش وی برای یافتن جایگاه انسان در هستی، تصمیم و مسئولیت انسانی است. بعد از داستایفسکی ازجمله نویسنده بزرگ دیگری که به این امر پرداخته، جوزف کنراد* (۱۹۲۴-۱۸۷۵) است که از بعضی جهات متأثر از حال و هوای روسیه قرن نوزدهمی است و در همان فضایی تنفس می‌کند که داستایفسکی تنفس کرده است.** جالب آنکه داستان‌های کنراد در بحبوحه آشوب‌های قرن بیستمی که منتهی به جنگ جهانی اول می‌شود، نوشته شده است. در بستر چنین چشم‌اندازی است که کنراد ناتوانی انسان را

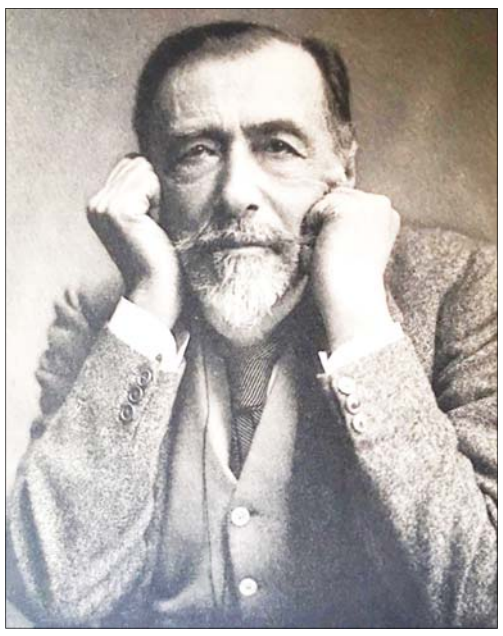

عمیقاً درمی‌یابد، زیرا در مواجهه با جهانی است که هر کار که بخواهد می‌کند: «مثل ماشین می‌ماند این جهان، ماشینی که به زبان کاملاً علمی از انبوهی آهنِ درهم‌ریخته تکامل یافته و بنگر چگونه می‌بافد. من از کار سرسام‌آور ماشین به هراس می‌افتم،از ترس بر جای خود میخکوب می‌شوم... ماجرای غم‌انگیزی است ولی واقعیت دارد، از تو کاری ساخته نیست و آنچه بیشتر تو را می‌آزارد این است که حتی نمی‌توانی خُردش کنی... تباهی‌ناپذیر می‌ماند و ما را به درون می‌کشد و ما را بیرون می‌افکند، زمان، فضا، درد، مرگ، فساد، ناامیدی و دیگر توهمات را بافته است و هیچ چیز اهمیتی ندارد.»[1]

رمانِ «لرد جیم» از مهم‌ترین رمان‌های کنراد است که نویسنده در آن به ناتوانی و تردیدِ آدمی در موقعیت‌های دشوار می‌پردازد. لرد جیم، شخصیتی منزه اما حساس است که به اتفاقات پیرامون خود واکنش نشان می‌دهد و به تأمل درباره آن اتفاقات می‌پردازد. او که عاشق دریانوردی است به‌عنوان معاونِ کاپیتان در مسافرتی دریایی مأموریت پیدا می‌کند تا عده‌ای زوار را از سنگاپور به جده ببرد، در میانه راه کشتی که کشتی فرسوده‌ای است سوراخ می‌شود و در زمانی کوتاه کشتی پر آب می‌شود. زوار در لحظه غرق‌شدنِ کشتی در خوابند اما لرد جیم بیدار است و می‌داند که در زمان سرنوشت‌سازی قرار گرفته و فرصتی کوتاه برای «تصمیم‌گرفتن» دارد. او در تردید میان نجات شخص خود و مسافرانی که در خوابند، موقعیتی دشوار و پرتنش را تجربه می‌کند. لرد جیم به‌رغم آگاهی بر موقعیتی که سرنوشت پیش پای او گذارده، تصمیم می‌گیرد با قایق نجات خود را از ملهکه برهاند و زائران را به دست سرنوشت بسپارد. بعدها زائران در اتفاقی غیرمنتظره نجات می‌یابند و لرد جیم و همکارانش در دادگاه به جرم خیانت و ترک مسئولیت از مناصب و افتخارات خویش محروم می‌شوند. رأی دادگاه به آرزوهای لرد جیم برای دریانورد شدن پایان می‌دهد اما آنچه لرد جیم را معذب می‌کند حس ندامت شدید از کاری است که انجام داده است. لرد جیم نمی‌تواند خود را سرزنش نکند. رمان از یک منظر تماماً «خودویرانگری» انسانی است که در موقعیتی غیرقابل پیش‌بینی و ناخواسته قرار گرفته است. آنچه موقعیت لرد جیم را حادتر می‌کند آن است که وی در اساس شخصیتی اخلاقی است. «اخلاق» به‌مثابه مجموعه‌ای از انتزاعیات در شرایط بحرانی در تنش با وضعیت انسان «محقق» قرار می‌گیرد.

موقعیت لرد جیم موقعیت انسانی «محقق» (تحقق‌یافته) و «انضمانی» است. به یک تعبیر انسانِ محقق، انسانی است که موقعیت‌های مرزی و وجودی را تجربه می‌کند. او از طرفی موقعیت سخت و غیرقابل پیش‌بینی را تجربه می‌کند و از طرفی دیگر تحت هجوم انتزاعیاتی قرار می‌گیرد که روان او را پریشان، آسیب‌پذیر و حساس می‌کند، این موقعیت فی‌الواقع همان وضعی است که لرد جیم تجربه می‌کند. هستی و جهان از نظر ادبیاتی که واجد سویه‌های اگزیستانسیالیستی است در اساس یک پدیده محقق، ملموس و واقعی و مشخص است. بعد از آن واقعه هولناک، اشتاین لرد جیم به جمع‌آوری سوسک و پروانه روی می‌آورد، او این کار را به منظور تمدد اعصاب انجام می‌دهد اما این کار به هیچ رو از رنج و بار هستی و وظیفه انجام‌نشده او در لحظات حساس سرنوشت نمی‌کاهد، آخرین سخنان لرد جیم از موقعیت دشوار وی حکایت می‌کند: «انسان وقتی زاده می‌شود در رویا می‌افتد مثل کسی است که در دریا می‌افتد».

پی‌نوشت‌ها:

* جوزف کنراد را از طلیعه‌داران رمان مدرن می‌دانند و این بدان علت است که ادبیات تنها نمی‌تواند به ثبت وقایع اکتفا کند. «مدرنیسم» کنراد از این جنبه نیز اهمیت می‌یابد که وی به ادبیات وجهی اگزیستانسیالیستی (وجودی) می‌دهد. ادبیات اگزیستانسیالیستی چنان‌که گفته شد از یک طرف در معرض انتزاعیاتی (اخلاقیاتی) است که در «ذهنِ» شخصیت داستانی می‌گذرد و او را موظف می‌کند و از طرفی دیگر واقعیت‌های مشخص و سختی وجود دارد که گاهاً و در ایام و زمانه اخیر در اکثر مواقع، برخلاف آن انتزاعیاتِ پیشین، آدمی را در موقعیتی وادار به تصمیم‌گیری می‌کند که زندگی‌اش را کاملاً تحت‌الشعاع قرار می‌دهد مانند تصمیمی که لرد جیم می‌گیرد.

** نام اصلی کنراد، «یوزف نایج کورزینوفسکی» است که وی به اختصار نام «جوزف کنراد» را برمی‌گزیند. وی لهستانی است و لهستان در آن هنگام در سیطره روسیه قرار داشت و همواره میان این دو کشور جنگی پنهان و آشکار در جریان بود. عموی کنراد در قیام علیه روسیه تزاری به قتل می‌رسد و عموی دیگری به سیبری تبعید می‌شود، همچنین پدر و مادر وی به روسیه تبعید می‌شوند. کنراد همان چیزهایی را تجربه می‌کند که داستایفسکی در موقعیتی مشابه تجربه کرده بود.

۱. جوزف کنراد، سی. بی. کاکس، ترجمه علی خزائی‌فر

عطف

شعرهایی از شاعران انگلیسی‌زبان

شرق: «لبه» منتخبی است از شعر انگلیسی‌زبان که با گزینش و ترجمه رُزا جمالی در انتشارات مهر و دل منتشر شده است. در این کتاب چنان‌که در مقدمه کوتاه مترجم آمده است، نه دوره‌ای خاص از تاریخ شعر انگلیسی‌زبان معیارِ انتخاب بوده و نه وحدت مضمون میان شعرهایی که کنار هم قرار گرفته‌اند. آنچه در این گزینش مدنظر بوده است «ترجمه‌پذیری آثار و ملموس‌بودن آنها برای خواننده ایرانی» بوده است. در «لبه» شعرهایی از شاعران آمریکا، انگلستان و ایرلند را می‌خوانید؛ شاعرانی که شعر یا شعرهایی از آنها در این مجموعه آمده است، اغلب از شاعران مطرح و مشهور ادبیات انگلیسی‌زبان هستند و مخاطب فارسی‌زبان ادبیات نیز با نام بعضی از این شاعران به‌خوبی آشناست. «لبه» مجموعه‌ای است که در عین حجم کمی که دارد، طیف متنوعی از شاعران انگلیسی‌زبان را در بر می‌گیرد که در بین آنها شاعران قرن نوزدهمی هم دیده می‌شوند. کتاب شامل ده بخش است و هر بخش مربوط به یک شاعر. در آغاز هر بخش هم یادداشتی کوتاه درباره شاعر مدنظر آمده است و در این یادداشت‌ها ویژگی‌های شعر هر شاعر معرفی شده است. سیلویا پلات، شاعر مطرح آمریکایی، نخستین شاعری است که شعرهایی از او در این کتاب آمده است. عنوان مجموعه نیز از شعری از او انتخاب شده است؛ یعنی از نخستین شعر کتاب با عنوان «لبه». «رقیب»، «مرگ به اتفاق هم»، «شقایق‌ها در تیرماه»، «کلمات»، «آئینه» و «بریدگی» دیگر شعرهای سیلویا پلات هستند که در این مجموعه می‌خوانید. مالیخولیا، خشم، جزئی‌نگری و ریزپردازی ازجمله ویژگی‌هایی هستند که در معرفی سیلویا پلات در آغاز شعرهای او در این کتاب به آنها اشاره شده است. شاعر بعدی تد هیوز است؛ یکی از برجسته‌ترین شاعران انگلیسی‌زبان در قرن بیستم که دوره‌ای هم همسر سیلویا پلات بود. از تد هیوز دو شعر در مجموعه «لبه» آمده است. بعد از تد هیوز سه شعر از ژوزف برادسکی آمده است؛ شاعری روس که نظام بسته حکومت شوروی او را مجبور کرد که به آمریکا مهاجرت کند و به انگلیسی بسراید. «سهمی از کلمات»، «شرح برخی از مشاهدات» و «به اورانیا» سه شعری هستند که از برادسکی در مجموعه «لبه» می‌خوانید. در معرفی سبک برادسکی به تعابیر و تصاویر پیچیده و استعاره‌های دور از ذهن در شعرهایش اشاره شده است. بخش بعدی کتاب به شاعری تعلق دارد قدیمی‌تر از سه شاعری که شعرهای‌شان در بخش‌های اول تا سوم

لبه

گزینه‌ای از شعر انگلیسی‌زبان

گزینش، ترجمه و بازسرایی: رزا جمالی

نشر مهر و دل

آمده است. این بخش اختصاص دارد به شعرهایی از ویلیام باتلر ییتس، شاعر ایرلندی بسیار مشهور و از نام‌های ماندگار ادبیات انگلیسی‌زبان. از ویلیام باتلر ییتس ده شعر در مجموعه «لبه» آمده است که عبارت‌اند از: «دریانوردی به سمت بیزانس»، «لیدا و قو»، «بیزانس»، «ترواییِ دیگر نیست»، «آمدنی دوباره»، «جوانی و عمر»، «سه بنای یادبود»، «کودک ربوده‌شده»، «صورتک‌هایی جدید» و «چرخ». بخش بعدی کتاب یک شعر است از آدرین ریچ با عنوان «زنان». آدرین ریچ چنان‌که در معرفی او در این کتاب آمده پیشگام شعر فمینیستی و از منتقدان همیشگی سیاست‌های خارجی آمریکا بوده است. در بخش ششم یک شعر از آلن گینزبرگ، شاعر مطرح و مهم نسل بیت، آمده است؛ شعری به نام «آمریکا». بخش هفتم اختصاص دارد به چهار شعر از راجر مگاف، شاعر انگلیسی. مگاف در یادداشت سرآغاز شعرهایش در این کتاب شاعری معرفی شده است که «از مفاهیم عظیم و بزرگ می‌گریزد و به جای تصویرپردازی‌های پیچیده به طنز زندگی روزمره می‌پردازد» و به «مسائلی به‌ظاهر جزئی و بی‌اهمیت». چهار شعر مگاف که در این کتاب آمده عبارت‌اند از: «صف»، «فقط برای ادامه‌ی مباحثه»، «نویسنده‌ی کتاب‌های کلیشه‌های کودکان» و «نجات‌یافته». سولماز شریف، شاعر ایرانی‌الاصلِ متولد استانبول و بزرگ‌شده آمریکا، شاعر بخش بعدی مجموعه «لبه» است. از سولماز شریف یک شعر با عنوان نگاه کن در این مجموعه آمده است. در معرفی مضامین شعرهای شریف به مضامین پسااستعماری در این شعرها اشاره شده است. دراین‌باره در بخش معرفی او آمده است: «بیشتر مضامین ادبیات پسااستعماری در آثار شریف قابل مشاهده هستند؛ مضامینی نظیر بی‌ریشگی، هویت دوگانه، جست‌وجوی گذشته، غم غربت و شقاق فرهنگی...». در بخش بعدی کتاب شعر «مجسمه‌ای دیگر» از اِما لازاروس، شاعر قرن نوزدهم، آمده است؛ شعری که چنان‌که در بخش معرفی اشاره شده «بر سنگ مجسمه‌ی آزادی نقر شده است». اما دهمین و آخرین شاعری که در مجموعه «لبه» حضور دارد، قدیمی‌تر از تمام شاعرانی است که شعر یا شعرهایی از آنها در این مجموعه گردآوری و ترجمه شده است. کتاب با شعری به نام «گل‌ها و دروگر» از هنری وردزورث لانگ فلو، شاعر آمریکایی قرن نوزدهم، به پایان می‌رسد. شاعری که در معرفی کوتاه او به تأثیرش از فلسفه نوافلاطونی اشاره شده است.